

## متن فرمایشات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده مجذوبعلیشاه ارواحناله‌الفداء



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ما در اول هر مطلبی یا در روضه یا در... یعنی در عزا و یا در عروسی، در هردو در اولش به نام خداوند شروع می‌کنیم. یعنی معتقدیم و یادآوری می‌کنیم به خودمان که هرچه می‌شود خدا می‌کند، هرچه به ما می‌آید از خوبی و بدی، امر خدایی است، امر الهی است، منتها اگر ما نمی‌دانیم و نمی‌فهمیم این تقصیر از ماست، ولی ما تقصیر داریم، تقصیر ما، چه کسی به ما تقصیر یاد داده است. این است که آن شعر که می‌گوید:

**ای دعا از تو، اجابت هم ز تو**

عرفا در عرفان همه می‌گویند که این معنای این شعر را می‌فهمند، این شعری است خب خیلی عرفا گفته‌اند، در خیلی از صحبت‌ها هم گفته شده، در نوشته‌ها هم نوشته شده؛

**ای دعا از تو، اجابت هم ز تو**

به اندازه همان است که ما حتی آنجایی که از ما باید باشد، یعنی دعا دیگر، ما دعا می‌کنیم، همان حال را هم خدا باید بدهد، این است که می‌گوید:

**ای دعا از تو، اجابت هم ز تو**

خدایا وقتی دعا به اختیار خود ما نیست، دعا را هم مگر تو بدهی، ما اهل دعا باشیم. ولی به همان لحظه‌ای که خدا، حق، طرز دعا کردن را به ما یاد می‌دهد یا به ما تلقین می‌کند، این هم توجه داشته باشید ما همیشه می‌گوییم خداوند یاد می‌دهد، درست است، ولی چون ما... یادگرفتن است و چه کسی به ما یاد می‌دهد؟ در همان زندگی دنیایی خودمان نگاه کنید. البته تا وقتی که هیچ چیزی بلد نیستیم، که هر بچه کوچک و... اصلاً نمی‌فهمیم یاد دادن چیست؟ نمی‌فهمیم چه می‌خواهیم؟ ولی همان خداست، در دل ما القا می‌کند و به تدریج می‌خواهد بفهماند. بچه شیرخواره وقتی شیر می‌خواهد، اصلاً راه رفتن که به زحمت اینور و آنور می‌رود، ولی خودش یک چیزی می‌خواهد، به دلیل اینکه فرض کنید یک غذایی، یک چیزی، یا گریه می‌کند یا... یک چیزی می‌خواهد. همان خواستن را خداوند به او القا می‌کند. خداوند هم چیست؟ خداوند یک موجود جداگانه‌ای نیست که ما بگوییم خیلی بزرگ است... اصلاً همه چیز است. خداوند در آن بچه یاد می‌دهد که نق بزند، گریه کند، خودش نمی‌داند چه می‌خواهد، ولی می‌داند یک چیزی می‌خواهد، کمالینکه خیلی بچه‌ها گریه می‌کنند، موقع گریه‌شان شما پستانک بدهید آرام می‌شوند، یا یک عروسک بدهید بازی می‌کنند، مشغول می‌شوند، فراموش می‌شود. می‌داند یک چیزی می‌خواهد، ولی اینکه چه چیزی می‌خواهد نمی‌داند. مگر به او گفته باشند، به او بگویند که تو داری حالا گریه

می‌کنی، گریهات برای این است که شیر می‌خواهی، مادرت باید به تو شیر بدهد، شیر نداده. به قول مشهور خداوند است که در و تخته را به هم جور درمی‌آورد، مادر هم تا وقتی که به بچه شیر نداده است همان حالت اضطراب و... را دارد. این حالت در مرد هم اثر می‌کند، گو اینکه مرد نیست که به بچه شیر می‌دهد، ولی همین که دید که بچه شیر می‌خورد آرام شد، آرام می‌شود. همه این چیزها را فکر کنید، همین چیزهای ساده، بچه به دنیا می‌آید، شیر می‌خواهد. چه چیزی می‌خواهد؟ شیر می‌خواهد، چه کسی باید بدهد؟ مادرش بدهد. همه اینها را باهم جور کنید، می‌بینید که خداوند است که این نیاز را در این ایجاد کرده است، بچه احتیاج دارد، در مادر هم یک نیازی ایجاد کرده است، این دوتا نیاز برابر هم هستند، نه ضد هم، برابر هم هستند. گریه بچه از این است که غذا می‌خواهد، غذا ندارد، غذا کم است. درست است [که] همه چیزهایی که خداوند آفریده غذای بشر حساب می‌شود، می‌شود غذا داشته باشد، ولی غذای اصلی‌اش آن غذایی نیست که به او بدهید، غذایی است که خداوند معین کرده برای او، یعنی تا دو سالگی شیر است، بعد چه، بعد چه، بعد چه. در همه این حالات بچه و مادر روبروی هم هستند، ضد هم نیستند، مکمل هم هستند. اینرا خداوند اینجوری خلق کرده برای اینکه به خود این بشر یاد بدهد. این است که ما در همه جا، در کتابهای عرفا، در قرآن، در جاهایی دیدیم که خداوند یاد می‌دهد، خداوند "عِلْمَهُ الْبَيَان"، خداوند یاد می‌دهد، بیان را هم یاد می‌دهد. خب این را از اینجا فقط "عِلْمَهُ الْبَيَان" را آورده، یعنی برای اینکه یاد می‌دهد چجوری بیان کند. بچه‌ها تقریباً هر گریه‌ای که می‌کنند انواع و اقسام گریه را مادر تشخیص می‌دهد، یا زندهای دیگر بهتر تشخیص می‌دهند، مردها تشخیص نمی‌دهند. یعنی خداوند دو تا مثل چراغی یا دو تا چراغ... اینور می‌گیری که این بدنه یک قسمتی روشن بشود، یک وقتی آن قسمت دیگر... بدنه آن قسمت روشن می‌شود. همین امر جزئی، همین را خداوند فراهم کرده است، فکر کنید و از همین کار خداوند یاد بگیرید، خداوند همه را تعلیم می‌دهد، منتها صدا نمی‌زند، زنگ مدرسه باشد که بگوید این ساعت فلان است، بلند شوید بروید، نه. صدا می‌زند، شما خودتان نگاه کنید چه هست؟ وقت چه هست؟ وقت خوردن است؟ وقت خوابیدن است؟ در این زمینه همه حیوانات نظم دارند، حتی خود انسان، خود انسان هم یک حیوانی است، یک حیوانی است که همه چیزهایی را که باید بداند از خداوند یاد گرفته است. بعد می‌بینید یکی اینکه همان خواسته‌هایی که دارد به نحو صحیحی روشن کند. بچه هر وقت گریه می‌کند، شما اصلاً از همین زندگی عادی بچه، بچه شیرخوار تا پیرمرد هشتاد، نود، صد ساله دقت کنید کارهایش [را]، همه اینها را خدا یادش داده است. درست است شما یادش می‌دهید، ولی شما از آن صفتی که خداوند داده به شما، یعنی همان خودش که یاد می‌دهد به دیگران، صفت معلمی را به شما هم داده است، شما می‌بینید که گریه می‌کند، خودتان یادش می‌دهید، می‌گویید گریه چرا؟ شیر می‌خواهی؟ آن بچه یا می‌فهمد، انجام می‌دهد، یا مادرش می‌فهمد، انجام می‌دهد. همه

اینها نشان‌دهنده یک وحدتی است که بین تمام موجودات است، یعنی خداوند همان قدری که به شما در بچگی کمک کرده و شیر داده به شما، همین خاصیت را همیشه دارد و این خاصیت را گفته که شماها هم یاد بگیرید، یعنی همه شماها این همه زن و مرد. البته یکی از چیزها یادگرفتن درس است، کلاس ابتدایی می‌رویم، کلاس متوسطه می‌رویم و اینها همه درسی است که خداوند داده به شما. اگر بچه‌ای برحسب سنش، یا کتابی درس می‌خواند یا چیز دیگر، این درس دادن [را] خدا به او درس داده، یعنی دیدیم خیلی موارد از بچه یا بزرگتر گاهی اوقات میل و توجه به یک کاری دارند و توجه به یک غذایی دارند، چرا این توجه دارد؟ همه این چیزهای بی‌معنی و کوری که شما می‌بینید، همه اینها درس دارد. در درگاه خداوند هیچ چیزی الکی نیست به قولی، همه چیزها را خداوند منظم کرده که خودش انجام بشود. حتی خطاهایی که شماها و ماها همه، یعنی می‌گویم شماها برای اینکه من دارم حرف می‌زنم، والا من هم مثل شما، همه. خطاهایی که از جانب بندگان می‌شود همه اینها را خداوند خبر دارد... خلاصه فرض کنید یکسره مثل آن دوران قدیم که غلام و کنیز داشتند و آنها کاری نمی‌کردند، جایی نمی‌رفتند، جز به امر و دستور اربابشان، ما همه اینها همین... امریست... ما داریم، منتها ما را هم در همان قلمرو بردگی و بندگی خودشان قرار دادند. فقط تفاوت این است که گاهی اوقات به انسان اجازه داده به اختیار خودت برو بکن. خداوند گفته است که من انسان را به صورت خودم آفریدم، یعنی به این انسان اختیارات و چیزهایی یاد می‌دهم که بتواند بعضی امور را که خواست من است، من به او بگویم انجام بدهد. فرض کنید عبادت، خود اصل عبادت، اصل عبادت چیزی است که ما باید بکنیم به درگاه خداوند، به درگاه کسی که خودش به ما یاد می‌دهد. این عبادتی که ما می‌کنیم خودش به ما یاد می‌دهد، ولی مع‌ذالک ما باید خودمان را جدا بگیریم از امر الهی؟ بگوییم یک امر الهی هست، یکی هم ما هستیم که می‌خواهیم بندگی کنیم. ولی این تا آن حد نباشد که خودتان را، هر کسی خودش را خدا بداند، نه. به هر کسی اجازه داده، به همان اندازه‌ای که تقسیم کرده به زن و مرد که این دوتا هر کدامشان باید یک مقداری چیزهایی یاد بگیرند و به عبادت... خدا انجام بدهد مثل آنها، تا به تدریج خودتان هم مستقل بشوید و خدا را ببینند، خدا هم دیده می‌شود، ولی نه با این چشم، خدا وقتی دیده می‌شود که شما غیر از خدا هیچ چیز نبینید، آن دیدن، دیدن خداست. ولی دیدن اینکه این آقا می‌آید خوشحال می‌شوید، بگوییم آن یکی دیگر را بگویید بیاید، اینها دیدن نیست. این است که بحث هم پیش آمده بین عرفا و بین فلاسفه که خدا دیدنی است یا نه؟ بله. تا [برای] چه کسی دیدن باشد. اگر دیدن من و شما؟ نه، برای من و شما دیدنی نیست، ولی برای پیغمبر دیدنی است. برای اینکه می‌گویند پیغمبر اول بار هم که وحی برایش آمد، خود پیغمبر، خود آن آورنده پیام به صورت اصلی، به صورتی که دارد بر پیغمبر ظاهر شد، یعنی پیغمبر جوری بود که چیزی نمی‌دید جز خدا، اگر به خودش هم نگاه می‌کرد نمی‌دید جز خدا. منتها به ما یاد داده بود که این عبارت

را بخوانید، این نماز را بخوانید، این اسمش نماز است، این اسمش عبادت خداست، این کارها را بکنید که دلتان آرام بشود برای خداوند. خداوند که به این چیزها اهمیت نمی‌دهد، این برای این است که دل ما خودمان در مقابل خداوند نازک بشود، یعنی مثل موم، مومی که در دست گرم می‌شود اینجوری...

حالا ان شاءالله که خداوند به همه ما همچین حالتی عطا کند. در چنین حالتی اصلاً خودِ حالتش نماز است، نه اینکه محتاج به نماز نیستیم، خودِ حالتش نماز است و برای اعلام اینکه، به خودش آدم اعلام کند که الان من آن نماز را دارم، می‌گویند عبارت را بگویید. ولی خب ما می‌گوییم پیغمبر هم همین حرفها را می‌زد، آیا پیغمبر هم مثل ما بود؟ نه. ما اینجور می‌فهمیم، ولی به پیغمبر گفتند خودش آنجور بگوید و ماها هم همانجور بگوییم و یادمان بیاید. همه روزها هم در نزد خداوند یکی است، خداوند ما را آفریده... وقتی آماده شد گذاشت همینجا... این موقع را خودش فقط می‌فهمد، اگر یکی بپرسد بگوید چه بود؟ که بود؟ ممکن است روز بود، بگوییم شب بود یا نه؟ هیچ حالت تفاوتی بین هیچ‌یک از اینها نیست. حالا ان شاءالله که حالت ما جوری باشد که بی‌حالت باشیم، یعنی حالتان دست خداوند باشد، بفهمیم، دست خداوند که هست، منتها بفهمیم که این دستِ خداوند است. خستگی و ناتوانی هم مال این بدن است، والا روح خسته نمی‌شود، روح همیشه زنده است، برای اینکه روح یک پاره‌ای از خود خداوند است. در [قرآن] هم می‌گوید، عباراتی که می‌گویند "وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوْحِي" هر وقت که من انسان را ساختم، یعنی با گل و... ساختم، وقتی ساختم گذاشتم آنرا، باید منتظر باشد، هر وقت که من از روح خودم در او دمیدم زنده می‌شود "فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ" از آن وقت سجده کنید، یعنی قبل از آن هر چه است ساخته خداست، ولی از آن وقت یک خورده جزئی از خداست، یعنی خداوند به او یک خاصیتی داده که یک خورده تکان بخورد از بشر.

حالا ان شاءالله که ما همه مراحل را بدانیم و خودمان با پای پیاده، نه این پا، راه بیفتیم که همه را ببینیم. ان شاءالله.

